

انتخابات محلی در بریتانیا و تصویر وارونه میدیا

امان کفا

این هفته انتخابات محلی در انگلستان برگزار شد که نتایج آن حاکی از دست دادن کرسی های متعدد دو حزب اصلی کارگر و محافظه کار و جایگزینی نمایندگان این دو حزب در شهرداری ها با کاندیداهای حزب دست راستی "رفرم"، به رهبری نایجل فاراژ بود.

البته کاهش رای عمومی به حزب حاکم، آنها در انتخابات محلی عجیب نبوده و نیست. ولی آنچه شاخص این انتخابات بود نه تنها "نه بزرگ" مردم به حزب حاکم، آنها در کمتر از یکسال تشکیل دولت کارگر، بلکه درجه بالای ریزش آرا حزب کارگر و حزب محافظه کار است که در چندین دهه اخیر بیسابقه بوده است.

در حالیکه انتظار شکست حزب محافظه کار، حزبی که ۱۳ سال دولت را در دست داشت و عموم رای دهندگان در انتخابات پارلمانی سال گذشته در اعتراض به وضعیت وخیم زندگی خود به آن رای ندادند، و بعضا به حزب رفرم رای دادند، قابل پیش بینی بود. اما درجه ریزش رای حزب کارگر در این انتخابات توجه بیشتری را به خود جلب کرد. مفسرین در خبرگزاری های رسمی عمدتا این ریزش را به درجه عدم محبوبیت کی پر استارمر، رهبر حزب لیبر، عدم کاهش تعداد "مهاجرین

صفحه ۴

کمونیسم اجتماعی

این دفعه ما برنده ایم!

مظفر محمدی

موضوع کار کمونیسم و کمونیست ها و متحدانشان، به وسعت جامعه است. مبارزه کمونیستی مبارزه ای اجتماعی است. کمونیسم ایدئولوژی آسمانی نیست. کار کمونیستی اتحاد فرقه ها و جنگ مواضع خارج از مبارزات و فعل و انفعالات اجتماعی نیست. کمونیسم در اساس ابزار مبارزه طبقه کارگر است، اما نگاهش و موضوع کارش کل جامعه است. جامعه ده ها میلیونی توده های کارگر و زحمتکش زن و مرد و جوان و روشنفکر جامعه ای که خواست ها و آرزوهای مشترک دارند. از جمله:

- جمهوری اسلامی را قبول ندارند. هیچ جناحش را.

- ملی گرا و قوم پرست نیستند.

صفحه ۳

مرجع تقلید "قوم ترک" سخن می گوید!

پاسخی به "درافزوده" قومی شهاب برهان به مانیفست کمونیست

فواد عبدالحی

صفحه ۵

در آستانه ی قطبی شدن تاریخی جهان

آسو فتوحی

صفحه ۷

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

hekmatist.com

حکمتیست همتی ۵۶۱

۸ مه ۲۰۲۵ - ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۴

فاشیسم اسرائیل در بن بست

بحران مشروعیت و نسل کشی مردم فلسطین

آذر مدرسی

تصویب طرح "تصرف نوار غزه" و پاکسازی مردم فلسطین از سوی کابینه امنیتی اسرائیل، حمله به سوریه به بهانه دفاع از "دروزی" ها، حمله به کشتی کمک رسانی به مردم در نوا غزه در آبهای بین المللی، بمباران لبنان به بهانه مبارزه با حزب الله و بالاخره بمباران یمن بعنوان انتقام موشک پراکنی حوثی ها، آخرین تحرکات ماشین جنگی دولت اسرائیل در منطقه است. این میلیتاریسم، جنگ و کشتار بیوقفه مردم بیگناه فلسطین، در کنار نعره های فاشیستی دست راستی ترین عناصر دولت اسرائیل مبنی بر پاکسازی قومی کامل نوار غزه و تبدیل کرانه باختری به نوار غزه، قرار است بن بست و بحران سیاسی اجتماعی در داخل اسرائیل، بحران هویتی و انزوای دولت آنرا، حتی در میان قدرتهای غربی، از انظار مخفی کند و محملی برای ادامه حیات هیئت حاکمه فاشیست اسرائیل باشد. کشتار و جنایتی که علیرغم وعده های "پیروزی" قریب الوقوع، تا کنون جز شکست و نفرت چند میلیارد انسان در سرتاسر جهان، هیچ دستاوردی برای فاشیستهای حاکم بر اسرائیل به همراه نداشته است.

سیاست گسترش جنگ به خاورمیانه و به آتش کشیدن آن، چه از کانال کشتار مردم فلسطین به بهانه جنگ با حماس، حمله به لبنان به بهانه "جنگ با حزب الله و حوثی ها"، حمله به سوریه به بهانه "دفاع از دوزی ها"، و چه از کانال کشیدن پای امریکا به جنگ با ایران برای ادامه حیات خود، مدتها است سیاست رسمی جریان اولترا فاشیست حاکم در اسرائیل است. سیاستی که پس از دو سال نه فقط شکست خورد که امروز بحران هویتی این جریان، انزوای بین المللی آن را عمیق تر کرده و آینده اسرائیل در منطقه را با مخاطرات جدی روبرو کرده است. بحرانی که قتل عام تمام مردم فلسطین و اشغال کامل نوار غزه نه فقط قادر به تخفیف آن نیست که برعکس بحران سیاسی و مشروعیت دولت اسرائیل را در داخل اسرائیل بطور کامل زیر سوال برده است. تظاهرات چند هزاره نفره مردم اسرائیل در مقابل پارلمان این کشور، بلافاصله پس از تصویب طرح



آزادی برابری حکومت کارگری

میزیرند، اسرائیل هیچگاه مانند امروز منزوی و سران آن مورد نفرت مردم جهان نبوده اند. دولت اسرائیل هیچگاه مانند امروز سمبل فاشیسم و جنایت و توحش و منزوی نبوده است.

امروز نه فقط در غرب که در خاورمیانه و بویژه در کشورهای عربی مسئله فلسطین و آزادی مردم آن به مهمترین مسئله سیاسی و اجتماعی داخلی تبدیل شده است. پس از ۷ اکتبر و آغاز حمله دولت اسرائیل به نوار غزه، از منظر مردم انساندوست در کشورهای عربی عادی سازی رابطه با اسرائیل بعنوان خیانت به مردم، نه فقط فلسطین که تمام کشورهای عربی، و خیانت به آرمان فلسطین شناخته میشود. اسرائیل و رابطه با اسرائیل به معضلی سیاسی اجتماعی داخلی برای دولتهای فاسد عربی تبدیل شده است و تلاش در فاصله گرفتن از اسرائیل و "دفاع" از مردم فلسطین، هرچند ظاهری، به آنها تحمیل شده است.

کار به جایی رسیده که حتی ترامپ که در داخل امریکا مشغول قلع و قمع، به معنای واقعی کلمه آن، مدافعین مردم فلسطین است و دفاع از مردم فلسطین را رسماً جرم جنایی اعلام کرده است، حاضر نیست به جنگ طلبی دولت اسرائیل چک سفید بدهد. ترامپ عملاً نشان داده است که منافع کوتاه مدت اسرائیل و کمک به اسرائیل برای برون رفت از بن بست و بحران، در رابطه امریکا با دولتها و نیروها در خاورمیانه جایی ندارد. جواب رد دادن روشن ترامپ به نتانیاهو برای آغاز جنگ با ایران، مذاکره مستقیم با حماس بدون اطلاع و علیرغم مخالفت نتانیاهو، آغاز مذاکرات با ایران بدون اطلاع اسرائیل و علیرغم مخالفت اسرائیل، توافق و آتش بس با نیروهای حوثی در یمن بدون اشاره یا فشار برای آتش بس حوثی ها با اسرائیل، سفر ترامپ، مبتکر "پیمان ابراهیم" (خاورمیانه با محوریت اسرائیل)، به خاورمیانه و در دستور قرار ندادن فشار به کشورهای عربی برای برقراری رابطه با اسرائیل و عدم سفر به اسرائیل، علیرغم تلاش لابی اسرائیل برای ملاقات با نتانیاهو، همه و همه موقعیت رو به زوال و اسفناک فاشیستهای حاکم در اسرائیل را به نمایش میگذارد.

کشتار بیشتر، نسل کشی همه جانبه تر، قطع دارو و غذا و آب و... از مردم غزه و گرسنگی دادن به آنها، اشغال نوار غزه، میلیتاریسم و افسار گسیختگی نظامی جواب دولت فاشیست و صهیونیسم در اسرائیل به این بحران است. این سیاست راه به جایی نخواهد برد، وضعیت دولت اسرائیل و فاشیسم حاکم در این کشور وخیم تر از آن است که بتوانند به این میلیتاریسم و جنگ طلبی ادامه بدهند و مردم در اسرائیل زیر فضای جنگی و "خطر حمله دشمنان" را ساکت نگاه دارند و حمایت متحدین تآکنونی خود را داشته باشند. این سیاست محتوم به شکست است اما بهای آنرا صدها هزار نفر زن و مرد، پیر و جوان و بویژه کودک بیگانه در نوار غزه با زندگی و آینده خود داده و خواهند داد.

به شکست کشاندن سریع این سیاست جنایتکارانه، به زیر کشیدن فاشیستها در اسرائیل، نجات مردم بیگانه فلسطین از گریبان دولت قومی-مذهبی اسرائیل و از بازی های کثیف دیپلماتیک میان دول ارتجاعی منطقه و ارتجاع جهانی و در یک کلام حل مسئله فلسطین و آزادی مردم فلسطین به حضوری قدرتمند تر، متحد تر و گسترده تر از مردم آزادیخواه و طبقه کارگر در جهان و بخصوص در خاورمیانه نیاز دارد. دولت اسرائیل، دول عربی، ارتجاع منطقه ای و دولتهای غربی و نهادهای بین المللی آن بخشی از معضل مردم فلسطین اند، با کنار زدن این نیروها میتوان و باید نجات مردم فلسطین از بیش از ۷۵ سال رنج و کشتار و بیحقوقی و آزادی آنان را ممکن کرد.

۸ مه ۲۰۲۵

اشغال نوار غزه، با خواست پایان دادن به جنگ و نسل کشی در نوار غزه گویای تعمیق بحران سیاسی در اسرائیل است.

اعتراضات علیه کودتای قضایی دولت نتانیاهو قبل از حمله ۷ اکتبر حماس، اعتراضات گسترده برای آتش بس در اسرائیل، اعتراضات وسیع علیه نتانیاهو برای تلاش در تصفیه مخالفین خود در دستگاههای دولتی، تهدید اتحادیه های کارگری در اسرائیل به اعتصاب سراسری، تهدید بخشی از سرمایه گذاران اسرائیلی به متوقف کردن اقتصاد اسرائیل در صورت عملی شدن این تصفیه ها، بخشی از معضلات داخلی دولت اسرائیل است. هشدارهایی مانند اینکه دولت اسرائیل با تبدیل اسرائیل به میدان جنگی بی پایان با هزینه های اقتصادی هنگفت، با منزوی کردن اسرائیل و با قلع و قمع مخالفین درونی عملاً "اسرائیل را به کشوری جهان سومی تبدیل خواهد کرد که سرمایه گذاران خارجی از آن فرار خواهند کرد"، یا اینکه اسرائیل امروز "نزدیکتر از همیشه به جنگ داخلی" است، اینکه نتانیاهو اسرائیل را با "خطر موجودیتی" روبرو کرده است، اینکه بحران مشروعیت هیئت حاکمه، بحران هویتی و آینده ناروشن و تاریک اسرائیل که به گسترش موج مهاجرت و کمبود نیروی کار و امتناع گسترده جوانان از خدمت در ارتش ترجمه شده است و تداوم جنگ و افزایش تلفات یعنی تعمیق این بحرانها و دهها هشدار دیگر از طرف صهیونیستهای لیبرال در اسرائیل فقط گوشه ای از وضعیت بحرانی در اسرائیل و معضلات داخلی دولت اسرائیل را نشان میدهد.

نسل کشی دولت اسرائیل در نوار غزه و قساوت جانین اسرائیلی علیه مردم بیگانه فلسطین، کشتاری که رکورد جنایات تمام جنگهای تآکنونی، حتی رکورد جنایات فاشیسم هیتلری و کوره های آدمسوزی آن را شکسته است، همکاری تنگاتنگ و شرکت دول غربی در این توحش و نسل کشی، همکاری که بدون آن کشتار بیش از ۷۰ هزار انسان بیگانه ممکن نبود، مهر خود را به فضای سیاسی در جهان زده است. این جنایات مشترک به رابطه دولتهای حاکم و مردم، به شکلگیری دو صف مدافع فلسطین، میلیونها انسان بشردوست، و صف مدافع جنایات صهیونیستها، در هیئت حاکمه و نیروهای راست افراطی در جهان، و به شکلگیری جنبشی جهانی علیه این بلوک و جنایات آن منجر شد. این جنبش دفاع از مردم فلسطین را بعنوان سنگ محک بشردوستی و انسانیت و آزادیخواهی در تاریخ معاصر ثبت کرد. این جنبش شکست سیاسی بزرگی را به دولت اسرائیل و متحدین آن در غرب و انزوای کامل دولت اسرائیل و عربده کشان فاشیست و قصابان مردم فلسطین در جهان تحمیل کرد. جنبشی که دیوار اتحاد دول غربی با نهادهای بین المللی دست ساز آنرا شکست و شکاف در بلوک غرب، چه میان خود دولتها و چه میان دولتها و نهادهای بین المللی شان، عمیق و عمیق تر کرد. امروز نزدیکی و رابطه دوستانه با اسرائیل در سراسر جهان به عنوان شرکت در جنایت و نسل کشی ترجمه میشود. عمق نفرت از اسرائیل چنان بالا است که همه مدافعان تاریخی آن و شرکا و حامیان اسرائیل در نسل کشی اخیر در فلسطین را وادار کرده که در توجیه این جنایات جانب احتیاط را رعایت کنند.

دولت اسرائیل امروز علاوه بر بحران سیاسی داخلی، در جهان بعنوان منفورترین و جنایتکارترین دولت شناخته میشود و منزوی است. مهم نیست سران دول غربی پشت درهای بسته و به دور از چشم مردم، با نتانیاهو و سایر قصابان غزه دیدار میکنند، مهم نیست میدیای دست راستی پس از نزدیک به دو سال کشتار و جنایت امروز گوشه هایی از آخرین توحش ماشین جنگی اسرائیل را منعکس میکنند و برای کودکان بیگانه غزه که در خطر مرگ بر اثر گرسنگی هستند اشک تمساح

برای آزادی و برابری به حزب حکمت پیوندید

کمونیسم اجتماعی

مظفر محمدی

- از عملکرد نفرت انگیز مذهب و شریعت حاکم، بیزارند و آرماتشان بهشت و آلهه ی خوشبختی به دنیای پس از مرگ نیست.

- انساندوست و طرفدار آزادی و برابری انسان ها صرف نظر از جنسیت و ملیت و زبان و نژاد هستند.

- برابری زن و مرد را میخواهند و از مردسالاری و خشونت و تبعیض نسبت به زنان بیزارند.

- زندگی شاد و مرفه و خوشبخت برای خودشان و خانواده هایشان و بچه هایشان و جامعه شان را می خواهند.

- به کم راضی نیستند. قانع نیستند. میدانند که سرنوشت زندگیشان روی پیشانی شان نوشته نشده بلکه به اراده و اختیار خودشان بستگی دارد.

- دوستی با طبیعت و حیوانات در جامعه ایران نهادینه است و جان و حرمت یک سگ و گربه بر انگل هایی به نام اخوند و وزیر و وکیل و قاضی جمهوری اسلامی ارجحیت دارد.

- این مردم تلاش می کنند و میخواهند کاری بکنند. قدمی بر دارند که در محله و محل کار و زندگیشان کسی از ناآگاهی رنج نبرد. کسی رنج گرسنگی نکشد. جوانان دختر و پسرشان مایوس و ناامید نشوند. کسی از سر یاس خودکشی نکند، معتاد نشود. انسانهای محل کار و زندگیشان اسیر تفرقه نشوند.

این خصوصیت امروز جامعه ایران است. جامعه ای که از تبعیض و نابرابری و تقسیم جامعه به دارا و ندار بیزار است. و کمونیسم جز این نیست. این ویژگی و خصوصیت جامعه ما است که در خاورمیانه نفرین شده و اسیر ارتجاع دینی و دیکتاتوری طبقات دارا و جنگ های قومی و فرقه های مذهبی و ملیتاریسم ناتو... کم نظیر است.

شکی نیست بخشی از توده های مردم کم تر آگاه یا آلوده به سنت های غیر انسانی تمایل شده به آنان، هنوز وجود دارند. اما همین بخش هم توده های کارگر و زحمتکش عاصی و بجان آمده اند. در صورتی که کمونیست ها دستشان را گرفته و به آن ها فرصت بدهند و کمکشان کنند؛ خودشان را بالا میکشند و رها می شوند.

کارگران کمونیستی که کمونیسم را ابزار مبارزه ی طبقه کارگر در محل کار و محلات زندگی می کنند، مبشر و متحد کننده و آگاهی بخش توده های میلیونی اند. توده هایی که تحت تاثیر سیاستها و راه حل کمونیست ها، صاحب آگاهی، امید و اعتماد بنفس می شوند. آنوقت در صفوف جامعه هزاران و ده ها هزار انسان آگاه، انساندوست و کمونیست، عروج می کند.

انسان هایی که بلند چکار کنند. بلند متحد کنند، متشکل کنند، قدرتمند شوند و اراده و اختیار به آنها بر می گردد. و کمونیسم چیزی جز این نیست.

جامعه ما امروز به شدت سیاسی، آزادیخواه و برابری طلب و به دنبال جواب و راه حل است. جامعه ای که می تواند جوابش، راهش و امید و افقش را از کمونیسم بگیرد و در مقابل جناح ها و جنبشهای بورژوازی و مذهبی و ناسیونالیستی و قومی بایستد و راه مستقل آزادیخواهی و برابری طلبی و سوسیالیسم را طی کند.

کمونیسم اجتماعی، به وسعت جامعه

کمونیسم یک جنبش اجتماعی است. جنبشی که مواضع و سیاستهایش در محیط های کار و زندگی و در مبارزات اجتماعی محک میخورد. جنبشی که با کار و زندگی و مبارزه توده های میلیونی عجین است. جنبش کمونیستی و کارگری جنبش فرقه ها و محافل روشنفکران بیرون از جامعه نیست. روشنفکرانی که فقط خود زبان همدیگر را می فهمند. جامعه با زبان و ادبیات کلیشه ای و قلمبه سلمبه گویی و فیلسوف مآبانه

بیگانه است. در ایران طیف فیلسوفان و استادان دانشگاه و تحلیلگران و مفسران روشنفکر چپ و لیبرالی که تریبون های خود را هم دارند، کم نیست. حتی لیبرال ها هم فهمیده اند که در مقابل جامعه ای که به معنای آزادیخواهی و برابری طلبی چپ است، باید به چپگرایی تظاهر کنند. اما این دسته در واقع روشنفکران بورژوا و قسم خوردگان مکتب کاپیتالیسم و توجیه کنندگان تقسیم جامعه به طبقات بالا و پایین هستند.

تئوریک ترین ادبیات کمونیستی از کاپیتال و مانیفست کمونیست تا کنون، برای هر کارگر و زحمتکش و زن و جوان آزادیخواه و برابری طلبی قابل درک و فهم است. چرا که این زبان و ادبیات ربط مستقیم و بلاواسطه ای به زندگی طبقه کارگر و زحمتکش جامعه داشته و ابزار مبارزه طبقاتیشان است.

بخش اعظم کارگران تحصیلکرده و بخش اعظم جوانان و زنان و زحمتکشان، با سواد و سیاسی اند و زبان و ادبیات خود را دارند. ساده و روان و شفاف حرف می زنند. مانیفست را آنچور که هست می فهمند. تفسیر نمی کنند، می فهمند، چرا که مستقیماً و بلاواسطه به زندگیشان ربط دارد.

کمونیست های متشکل میتوانند به سرعت هزاران و ده ها هزار نفر بشوند. امروز بخش بزرگی از طبقه کارگر بموقعیت اجتماعی آنها آگاهند. انسانیت و حفظ حرمت انسان به وسعت جامعه است. برابری طلبی و انساندوستی در رگ و پی جامعه است. مردمانی که از تبعیض و ستم و استثمار بیزارند. نان میخواهند و میخواهند گرسنه نمانند. رفاه و خوشبختی میخواهند. جامعه ما از کارگران و زنان و جوانان عاشق آزادی و خوشبختی و رفاه موج می زند. جامعه پر است از این انسانها. یک کارگر را نشان بدهید از سرمایه دار منتظر نباشد دلش از تحقیر و بردگی مزدی و دستمزد ناچیز و بیکاری پر نباشد. یک زن را نشان بدهید که بگوید برابری زن و مرد نمخواهم. جوانهای دختر و پسر را ببینید که چقدر دلشان از اوضاع پره. چقدر آرزو دارند. چقدر تشنه آزادی و خوشبختی اند و حاضرند هر کاری بکنند. دشمن زن ستیز از دست این ها به ستوه آمده است. و کمونیسم غیر از این ها نیست.

تجربه ما کمونیست ها در کردستان نشان داد که از کارگر و دهقان و زنان و دختران شهری تا روستاهای دور دست و حتی ملای ده کمونیسم را دوست داشتند. قبول داشتند و با ما کمونیست ها آمدند. آنها عاشق اسلحه ی ما نبودند. آنها عاشق برابری طلبی، آزادیخواهی، انساندوستی، دلسوزی و رفاقت کمونیستی ما بودند. کردستان امروز این ویژگی کمونیسم اجتماعی به وسعت جامعه را حفظ کرده است.

کمونیسم اجتماعی به وسعت کارخانه ها و شهرها است. یک شهر یک یا چند میلیونی را در نظر بگیرید؛ از کودکان که بگدریم بخشی را بورژواها و خدم و حشم شان و حزب الهی ها و سلفی ها و بسیجی های رژیم تشکیل می دهند. برای سازماندهی و هدایت و رهبری جمعیت میلیونی باقیمانده ی کارگران شاغل و بیکار و معلمان و بازنشستگان و پرستاران و زحمتکشان حاشیه شهرها، در هر شهری چند هزار و حتی چند صد کمونیست متشکل کفایت می کند. این بخش پیشرو و رهبر در هر شهری، می تواند شهر را با خود بیاورد. کمونیست ها بخشی کارگراند و کارگران را با خود دارند. بخشی معلم اند و معلمان را با خود دارند. بخشی زن و بخشی جوان و زحمتکش و... هر جمعی از این پیشروان و رهبران در میان اقشار و طبقات زحمتکش به آگاهگری و متحد کردن و سازمان دادن مشغول می شوند. کمونیسم و جنبش کمونیستی که علاوه بر کارخانه ها در هر شهر چند هزار و یا حتی چند صد انسان پیشرو را داشته باشد، کارخانه مال او است، محله مال او است و شهر مال او است.

ما برای هر تغییری به جامعه نیاز داریم. با کل جامعه کار داریم. هر کمونیستی از کارگر و غیر کارگر، اگر خود را صاحب شهر نداند و به همه مسائلش کار نداشته باشد، خرده کار و صنفی می شود و تا بخواهد سرش را بلند کند جریانات دیگر جامعه را به راه خود برده اند. مخاطب ما

مجمع عمومی نماینده مستقیم کارگران

انتخابات محلی در بریتانیا

امان کفا

غیر قانونی" از طرف دولت، در کنار نارضایتی مردم از برخی از سیاست های "معین" این حزب، نظیر کاهش کمک هزینه به سالمندان و معلولین جامعه، برشمرند. و بر همین اساس اعلام کردند که رای دهندگان سنتی به این حزب، یعنی کارگران و بخش محروم جامعه، تغییر شیف کرده و تصمیم گرفتند که رای خود را به حزب رفرم بدهند. به این ترتیب میدیا رسمی یکبارہ سیاست های دست راستی حزب "رفرم" را سیاستهای مورد قبول مردم معرفی کردند و سپس ادعا کردند که نتایج انتخابات نه تنها شکست مقتضح دو حزب اصلی بلکه فراتر از آن شروع پایان "نظام دو حزبی" در این کشور است!

اما برخلاف تبلیغات میدیا آمار و نظرسنجی ها در این انتخابات حاکی از پیروزی حزب "رفرم" نیست. بخش قابل ملاحظه ای از رای دهندگان بجای حزب کارگر، رای خود را به کاندیداهای مستقل، حزب سبزها و غیره دادند. گرچه حزب "رفرم"، حزب جدیدی معرفی می شود، اما این حزب ادامه شاخه و جناحی از حزب محافظه کار است که سابقا تحت نام "حزب مستقل بریتانیا" (یوکیپ) و سپس حزب برگزیت شکل گرفته بود و عملا یک انشعاب در حزب دست راستی "راست" است که با سیاست های بمراتب ناسیونالیستی و مشخصا خارجی ستیز شناخته میشود که امروز نام جدید "حزب رفرم" را بر خود گذاشته است. این جریان دست راستی در دوره شکلگیری بازار مشترک اروپا به تقابل با آن پرداخت، سپس با پرچم ناسیونالیسم انگلیسی "بازگرداندن قدرت بریتانیا" با خواست اجرای برگزیت ادامه حیات داد و پس از خروج بریتانیا از اروپای واحد خود را منحل کرد و امروز با شعار ممانعت از ورود "مهاجران و پناهجویان" و برای "بازگرداندن قدرت بریتانیا"، دوباره اعلام وجود کرده است.

۹ سال پس از رفتنم در بریتانیا و برگزیت امروز دیگر پوچی شعارهای "افزایش بودجه های دولت و امکانات اجتماعی گسترده" که وعده اصلی طرفداران برگزیت بود بیش از پیش معلوم شده است. تمام نهادهای موجود، چه دولتی و چه غیر دولتی، امروز نشان داده اند که برگزیت به افزایش هزینه ای معادل با حداقل ۳ درصد تا ۵ درصد کل تولید ناخالص ملی انجامیده است. امروز همه می دانند که برگزیت نه امری منطقی از منظر سرمایه در این کشور، بلکه سیاستی ناسیونالیستی برای منحرف کردن اعتراضات جاری در بریتانیا و هدفی سیاسی برای ایجاد تفرقه و "مقصر" جلوه دادم روابط اقتصادی بریتانیا با اتحادیه اروپا، در وضعیت وخیم اقتصادی بریتانیا بود. "خارجی ستیزی" و تفرقه میان کارگر اروپایی و بریتانیایی تنها شاخصی بود که در این میان به محور اصلی در این جامعه بدل شد تا سدی در مقابل کارگران و خواست های آنها ساخته شود. سدی که با تبلیغات وسیع و دروغین توسط بخشی از بورژوازی و با شعارهای ناسیونالیستی، در غیاب قطب کمونیستی در این جامعه خود را به بدیل قابل انتخابی تبدیل کرد. امروز نیز، دولت کارگر و یا هر دولتی که سرکار باشد، چاره ای بجز مذاکره برای یافتن راهی برای بازسازی روابط وسیع تر با اتحادیه اروپا ندارد. مسئله ای که بخصوص در این دوره با سیاست هایی که هیئت حاکمه در امریکا توسط ترامپ دنبال می کند، بیش از گذشته در دستور دولت بریتانیا قرار دارد.

"حزب رفرم" امروز، و تبلیغاتش برای "کاهش حیف و میل" های دولتی، و دامن زدن به "خارجی ستیزی"، نمیتواند انتظار محبوبیتی بیشتر از ایلان ماسک یا وعده افزایش راندمان دستگاه دولتی در آمریکا، را داشته باشد. آنچه این حزب را به دستیابی به صندلی های شهرداری ها رسانده است، نه این سیاست ها، بلکه سرمایه گذاری بر ورشکستگی سیاسی و بی اعتباری دو حزب کارگر و محافظه کار است.

آنچه بیش از همه در این دوره شاهد هستیم، نه به راست چرخیدن جامعه، بلکه دوره افزایش بی اعتباری احزاب سنتی در بخش های مختلف اجتماعی است. امپراطوری بریتانیا، همچون دیگر دولت های حاکم جهان، با بحرانی عمیق مواجه است و انداختن بار این بحران بر

یکی یکی کارگر یا دانشجو یا معلم و غیره نیست... این کار را همیشه می شود کرد ولی مخاطب ما، همردان ما، دوستان ما، در هر شهری به وسعت شهر است. در یک محله، مردم محله است. همه ی کارگران است. همه زنان است. و این داستان کار کمونیستی است که می رود جامعه را فتح کند و نجات دهد. اگر کمونیست های کارگر، زحمتکش، روشنفکر، جوان، زن و مرد جامعه شان را نجات ندهند و انطوری که خودشان میخواهند از نو بسازند، جمهوری اسلامی هم برود فقط آوارش بر سر جامعه ای که دست ما نباشد میریزد.

صاحبان جامعه ی آزاد و برابر، پا پیش میگذارند، آستین ها را بالا میزنند و دستهایشان را در دست هم میگذارند و دست کارگران و انسانهای از ادیخواه و برابری طلب را در دست هم میگذارند و به آگاهی و سیاستهای از ادیخواهانه و برابری طلبانه و اتحاد و تشکل مسلح و کمونیسم را ابزار مبارزه شان میکنند. جامعه ایران در رویای آزادی و برابری روز را به شب و شب را به روز میرساند! هیچوقت جامعه ایران چنین موقعیتی که امروز دارد را نداشته است. و هیچوقت مثل امروز دشمن مستاصل و شکست خورده در همه ی عرصه های اقتصاد و سیاست و حکمرانی، نداشته است.

ایران پس از دوانقلاب. این بار برنده مائیم

جامعه ی ما تا به امروز دو انقلاب را به بورژوازی تاج دار و عمامه دار باخته است.

انقلاب مشروطه برای خاتمه دادن به استبداد سلسله سلاطین مستبد و تبهکار و برقراری آزادی با کودتای رضاخان میرپنج و به کمک انگلیسی ها، شکست خورد و باز به مدت نیم قرن دیکتاتوری مطلق پادشاهی پهلوی برقرار شد. انقلاب ۵۷ هم در غیاب طبقه کارگر متشکل و صاحب حزب سیاسی کمونیستی خود که رهبری انقلاب را برعهده بگیرد، توده های ناآگاه به سیاهی لشکر جنبش اسلامی به رهبری خمینی تبدیل شدند و انقلاب شکست خورد.

اما جامعه ی امروز ایران با پشت سر گذاشتن دو تجربه تلخ تاریخی در موقعیت جدید و بیسابقه ای قرار دارد. جامعه دوران دو انقلاب مثل امروز ۲۰ میلیون کارگر صنعتی و غیرصنعتی باسواد و تحصیلکرده نداشت. تجربه هزاران اعتصاب کارگری چند دهه اخیر را نداشت. جنبش دانشجویی و دانشجویان از ادیخواه و برابری طلب نداشت. جنبش آزادی و برابری زنان را نداشت. هفت تپه و تجربه ی جنبش مجمع عمومی و شعار شوراهای کارگری را نداشت. خیزش های دیماه ۹۶ و آبان ۹۸ و جنبش آزادی زن شهریور ۱۴۰۱ را که پوزه شریعت اسلامی ضد زن را بخاک مالیده، نداشت. جنبش کمونیستی و تحزب یافته ی امروز را نداشت. نه انقلاب مشروطیت و نه انقلاب ۵۷ هیچکدام از این ها را نداشت!

به همه ی این دلایل روشن، در انقلاب آتی ما برنده ایم. جامعه ما با چشمان باز به نظام طبقاتی نگاه می کند. به هیچ جناح بورژوایی دل نبسته است. شعار "اصلاح طلب، اصولگرا دیگه تمومه ماجرا"، شعار "مرگ بر ستمگر، چه شاه باشه چه رهبر"، آب پاکی را روی دست همه ی جناح های بورژوایی در قدرت و در اپوزیسیون ریخته است. جنبش های طبقاتی و اجتماعی ایران: جنبش کمونیستی و کارگری، جنبش آزادی و برابری زنان، زحمتکشان حاشیه شهرها، جنبش از ادیخواهی دانشگاه ها، جوانان دختر و پسر تشنه ی آزادی و رفاه و شادی... چشم به گرفتن قدرت و ساختن جامعه ی آزاد و برابر دوخته است، این دفعه ما برنده ایم.

اردیبهشت ۱۴۰۴ - مه ۲۰۲۵

مرجع تقلید "قوم ترک" سخن می‌گوید!

پاسخی به "درافزوده" قومی شهاب برهان به مانیفست کمونیست

فواد عبدالحی

آقای شهاب برهان از هواداران فعال طیف "چپ ملی" و از مسئولین و رهبری سابق سازمان "راه کارگر" که در نوروز امسال از "اتفاقات ارومیه" - یعنی سرانیز شدن فاشیست‌های قومپرست ترک به خیابان - جوگیر شده بود و بلافاصله با انتقاد تند کمونیست‌ها از موضع فاشیستی خود عقب نشست، اکنون دوباره دست به قلم برده و این‌بار به طرز ناشایسته در مطلبی تحت عنوان "درنگی بر ایده کارگر انترناسیونالیست بی وطن" در سایت اخبار روز، در صدد بزک کردن موضع فاشیستی و هویت پان ترکی خود با توسل به تقاسیر ساختگی و من‌درآوردی از "مانیفست" شده است. ایشان سناریوی سیاه فدرالیسم قومی مد نظرشان را بار اول با لحن ملاحسنی در قوطی "تملک خاک" در پشتیبانی از نمایش قومپرستان ترک در ارومیه بسته‌بندی کرد و حالا با ایده‌الیستی خواندن "انترناسیونالیسم" و "حقوق جهانشمول انسان" و خلاصه، با تقبیح جدال "کار و سرمایه" در مانیفست، آفتابی شده و البته به کاهدان زده است.

حکم مانیفست کمونیست در مورد این‌که "کارگران مهین ندارند" برای ایشان "محل مناقشه" است. می‌گوید چون مانیفست، از "وطن و مهین" دفاع نمی‌کند و "در معنای چیزی بیکار می‌برد که کارگر بمثابة کارگر فاقد آن است یعنی مضمونی طبقاتی برای آن قائل است" پس بنابراین امروز، "با نفی و انکار و تقبیح جنبش‌های موسوم به هویتی نمی‌شود آن‌ها را به زور در قالب مبارزه طبقه کارگر با سرمایه چنانید و با حل آن‌ها را "بزرگ نمیر بهار میاد" موکول به حل تضاد کار و سرمایه کرد... کارگر از مارکس و مانیفست آغاز نمی‌کند تا بگوید چون مارکس گفته است، پس من وطن ندارم! آیا به صرف اصولیت انترناسیونالیسم، باید از روی این واقعیات پرید، سر در زیر برف کرد و با تقبیح ناسیونالیسم و هویت‌طلبی، به دادن شعار همیستگی بسنده کرد؟... در حالیکه، "آنچه در روی زمین، نقد و کنکرت است، ناسیونالیسم است و انترناسیونالیسم کارگری فعلاً به چشم انداز تعلق دارد."

همین سطور برای مخاطب تیزهوش کافی است تا دریابد که جناب برهان با "مانیفست" کاری کرده است که تنها از عهده مراجع تقلید، کشیش‌ها و خاخام‌ها ساخته است. آن‌ها هم برای اثبات وجود خدا و درستی مذاهب، به رد تئوری تکامل داروین و دشمنی با مارکس و نفی عصر روشنگری و بی‌خدایی رو می‌آورند. مانند کل کاریست مذهب، نظرات ارتجاعی جناب برهان هم - یعنی دهن‌کجی به کمونیسم و اصول مانیفست بعنوان برنامه یک طبقه اجتماعی و حواله کردن آن به "چشم‌انداز" و ایدئولوژی خشک و جامد - قرار است به آلترناتیو طبقاتی مشخصی، یعنی ناسیونالیسم و "فدرالیسم قومی"، خدمت کند.

معلوم نیست با این حساب، شهاب برهان که خودش "سر در زیر برف" دارد چگونه به صرافت "درافزوده"ی ناسیونالیستی و قومی به مانیفست کمونیست - بعنوان "آنچه در روی زمین نقد و کنکرت است" - افتاده است. آیا ما واقعاً باید از اول درباره اهمیت علم، طبقه، جدال کار و سرمایه، تئوری و تحلیل با کسانی که با استدلال "ایران کثیرالملله" و "من خودم ترک و آذری هستم" جلو می‌آیند، بحث کنیم؟ از این پس باید مانیفست و کاپیتال و سایر نوشته‌های مارکس درباره کمون پاریس و انقلابات فرانسه و آلمان را دور انداخت و به‌جای آن‌ها، "درافزوده" جناب برهان درباره "وطن و مهین در مفهوم عام" را مبنای تبیین "علمی" از قوانین و حرکت جامعه قرار دهیم؟! چطور است از این به بعد هر کسی مرجع تقلید قوم و نژاد خود باشد؟! اصلاً چرا طبقه کارگر در ایران نیازی به پژوهش در مورد مانیفست و روند "انباشت اولیه" دارد تا در مورد تاریخ مبارزه هم‌طبقه‌ای‌های خود در انگلستان و ژاپن و آلمان و آمریکا، آگاه شود و انترناسیونالیست شود؟ چرا بایستی اجازه نداد که سطح آگاهی و شعور کارگر "ایرانی" از محدوده حماسه‌های "شاهنامه" و "دده قورقود" و "رستم نامه" و "حمزه نامه" و سیر و

سلوک در دوره پارینه‌سنگی و ساخت سفال و "یادگارهای" زیگورات چغازنبیل و معبد بابا جان، تجاوز کند؟! "جنگ واترلو" هم صرفاً به ناپلئون مربوط بوده و مبارزه علیه آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی هم به اسقف "توتو"! این مثال‌ها اگر مسخره است، که هست، به این خاطر است که قومپرستی و میهن‌پرستی نهان در مطلب جناب برهان را بیرون می‌کشد و لخت و عریان می‌کند. کسی که بجای استدلال و تحلیل سیاسی، پشت بحث "تقیح جنبش‌های موسوم به هویتی و انتیکی" پنهان می‌شود، دارد به طور آشکار میدان را برای همین عقب‌ماندگی علمی و تئوریک باز می‌کند. دهن‌کجی به مارکسیسم و اصل "انترناسیونالیسم" و "حقوق جهانشمول انسان" در مانیفست، ارزش این تیشه زدن به ریشه متد علمی و تئوری و تحلیل سیاسی بطور کلی و میدان دادن به فدرالیسم قومی در سیاست ایران را ندارد. تاریخ جوامع بشری، تاریخ مبارزه طبقاتی است و باید دینامیسم‌های وسیع‌تر، زیربنایی‌تر و تاریخی‌تر رویدادهای اجتماعی را شناخت و همین را به متن جامعه برد و توضیح داد.

مدت‌هاست که ما کمونیست‌ها، ناسیونالیسم و مذهب را بعنوان جنبشی ارتجاعی، بعنوان افق، ادراکات و تعلقات فکری و عاطفی‌ای که در ذهنیت خودبخودی توده‌های مردم نفوذ دارند، بعنوان یکی از ارکان خودآگاهی وارونه انسان‌ها در جامعه بورژوازی توصیف می‌کنیم و مستقیماً مورد نقد و افشاء قرار می‌دهیم. تفاوت ما کمونیست‌ها با کل طیف "چپ ملی و قومی" اینست که این "چپ" تا دیروز - در انقلاب ۵۷ - در مورد مبارزه با اسلام این حکم لطیف را می‌داد که راه واقعی مبارزه با خرافات مذهبی نه مقابله سیاسی رو در رو با آن بلکه "تقویت" و "پشتیبانی" از آن است و امروز هم با صدور حکمی چندش‌آورتر از دیروز - یعنی هویت‌طلبی قومی و انتیکی - می‌خواهد بر تن انقلاب آتی ایران، لباس ملی و قومی بپوشاند. اگر تا دیروز، مذهب را مبنای هویت انسان‌ها قرار می‌داد و مردم را به مسلمان و مسیحی و یهودی تقسیم می‌کرد و آن‌ها را به جان هم می‌انداخت، امروز دارد برای همه ما لباس قومی می‌دوزد و می‌خواهد مردم را قانع کند که باید بر سر هر رودخانه و کوه و ده و دره و شهر و کوچه‌ای همدیگر را سلاخی کنند تا محدوده "حاکمیت فدرال" بورژواهای محلی و ابلهان سیاسی و رذل را برایشان خط‌کشی کنیم.

حالا آمال و آرزوهای این "چپ ملی" را به واقعیات ویژه احزاب ناسیونالیست و قومپرست اضافه کنید تا ببینید امروز چه چیزی در مقایسه با انقلاب ۵۷ در این میان صدچندان مفتضح می‌شود که حتی از گلوئی سازمان مجاهدین وقت هم پائین نمی‌رفت:

۱- در مقایسه با خمینی و اسلام سیاسی که با چسبیدن به شعار "نه شرقی نه غربی" و با توسل به شعارهای ضد امپریالیستی مردم، انقلاب ۵۷ را به شکست کشاند و به قدرت رسید، امروز احزاب ناسیونالیست، قوم پرست و هویت‌طلب قرار است بر دوش آمریکا به قدرت برسند. بنابراین، "چپ ملی" امروز ما نمی‌تواند این بهانه را هم بیاورد که ماهیت طبقاتی این احزاب و جریان‌ها را بدلیل عشق به استقلال مهین و نفرتش از "عروسک دست نشاندۀ امپریالیسم" درست تشخیص نداده است. علاوه براین، احزاب مربوطه حتی فاقد یک پلاتفرم دمکراتیک اعلام شده هستند که در آن برای نمونه وعده بهداشت عمومی یا حقوق زنان داده باشند. اگر "چپ ملی" دوره انقلاب ۵۷ - یعنی مجاهدین، فدایی، جبهه ملی، حزب رنجبران، حزب توده و راه کارگر - می‌توانست بعداً ادعا کند که فریب "اسلام مترقی" و رگه

های "سوسیالیستی" اقتصاد مستضعفین را خورده است، "چپ ملی" امروزی حتی این بهانه را هم ندارد.

۲- احزاب ناسیونالیست، قومپرست و فدرالیست‌چی اپوزیسیون ایران، به جنگ و لشکرکشی آمریکا به ایران همیشه چراغ سبز نشان داده‌اند و حتی این روزها از افول سیاست "رژیم چینج" دولت آمریکا اظهار ناخشنودی می‌کنند. از پیش روشن است که سناریوی سوریه‌ای کردن ایران یا عراقیزه کردن ایران، یادآور سیاست "نظم نوین جهانی" همراه با پاکسازی‌های قومی و گورهای دسته‌جمعی با تشکیل "ارتش‌های آزادی‌بخش ملی" است. جهان پس از جنگ سرد ملو از این سناریوهای سیاه تحت نام "صدور دمکراسی"، "رژیم چینج" و "انقلاب مخملی" بوده است که آدم از فرط وفور دچار مضبیه می‌شود. جناب برهان و طیف "چپ ملی" مربوطه نمی‌توانند "سر در زیر برف" کنند و این را هم ندیده باشند.

ارتجاعی و با رفتن به استقبال "حقوق قومی و مذهبی" آن‌ها، خمیرمایه این "چپ ملی" است. همین ناسیونالیسم و قومپرستی نهادینه شده در این "چپ ملی" است که، انزوای عملی این نوع "چپ" و بی‌کلاه ماندن سر آن در تقریباً تمام تلافی‌های مهم سیاسی را توضیح می‌دهد.

نزد شهاب برهان، "مانیفست کمونیست" اضافی و عاریه است؛ با وصف این، تلاش ما برای افشای چهره واقعی ناسیونالیسم و فدرالیسم قومی، این سناریوی ضد کارگری و ضد انسانی نزد طبقه کارگر و پیشروان این طبقه و نیز در میان سایر مردم آزادی‌خواه و برابری‌طلب در ایران ادامه خواهد یافت. باید مدام مقاومت توده کارگر و رهبران و فعالین کارگری و سنگر آزادی‌خواهی و برابری‌طلبی را در مقابل ویروس قومی - مذهبی بالا برد و بر همبستگی سراسری و هویت انترناسیونالیستی طبقه کارگر تأکید کرد. تحرکات طیف "چپ ملی" پیرامون قوم‌سازی و قوم‌تراشی و کاربرد ارزش "فدرالیسم قومی" در ایجاد تفرقه و دودستگی در مبارزات سراسری مردم، تنها مرهمی بر انزوا و نامربوطی این طیف به شرایط ملت‌طلب سیاسی امروز در ایران است. ملی کردن مانیفست کمونیست توسط جناب برهان و مونتاز فدرالیسم و تعلقات انتیکی تحت نام "چپ"، به دادشان نمی‌رسد. بیش از هر چیز، عنوان مرجع تقلید "قوم ترک" در تبعید برانده ایشان است.

ملیت برخلاف جنسیت مخلوق طبیعت نیست، مخلوق جامعه و تاریخ انسان است. ملیت از این نظر به مذهب شبیه است. اما برخلاف تعلق مذهبی، تعلق ملی حتی در سطح فرمال هم انتخابی نیست. بعنوان فرد نمیتوان به ملیت خاصی گروید و یا از آن برید. (هرچند برخی محققین ملت و ملی‌گرایی چنین تعابیر سوپراکتیوی از این مقوله بدست داده‌اند). این خصوصیت، ملیت و تعلق ملی را از کارآیی و برندگی سیاسی باورنکردنی‌ای برخوردار می‌کند. طوقی است بر گردن توده‌های وسیع مردم که کسی منشاء آن را نمیداند و نمیتواند جستجو کند و با اینحال وجود آن آنقدر طبیعی و بدیهی است که همه آن را بخشی از پیکرو وجود خویش می‌پندارند. اما نسل ما این شانس را دارد که در زمان حیات خود بطور روزمره شاهد خلق ملت‌های جدید و بی اعتباری مقولات ملی قبلی باشد و لذا میتواند هویت ملی را بعنوان یک محصول اقتصاد سیاسی لمس کند و چه بسا نقد کند. ملیت یک قالب برای دسته‌بندی و آرایش دادن به انسانها در رابطه با تولید و سازمان سیاسی جامعه است. ملت جمع افرادی با یک ملیت یکسان نیست، برعکس، تعلق ملی فرد محصول نازل شدن هویت ملی جمعی بر اوست. این ملل نیستند که جدا و یا ملحق میشوند، بلکه این الحاق‌ها و جدایی‌های تحمیلی به توده‌های انسانی است که ملت‌ها را شکل میدهد. ناسیونالیسم محصول سیاسی و ایدئولوژیک ملت‌ها نیست، برعکس، این ملت‌ها هستند که محصول ناسیونالیسم‌اند.

منصور حکمت

۳- احزاب ناسیونالیست، قومی و فدرالیست‌چی، مسلح‌اند! صحبت چماق و چماقداری یک عده فاشیست و قومپرست نیست. صحبت سر شلیک روی تظاهرات و اعتصابات کارگری و مردمی در خلال سرنگونی جمهوری اسلامی توسط باندهای ناسیونالیست، قومی و مذهبی است. انتظار این‌که این "چپ"، روی استقلال طبقه کارگر از کل جریانات و آلترناتیوهای بورژوازی بکوبد و به مردم در عمل مسلحانه‌شان نسبت به قدرت گرفتن این جریانات هشدار دهد، زیادی است. امروز، جنبش کارگری اشکال پیشرفته سازمانی را از خود نشان داده است. آلترناتیو اداره شورایی را مطرح کرده است. گمان نمی‌کنم جناب برهان این درجه از پیشروی طبقه کارگر را ندیده باشد. این "چپ ملی" عملاً آتش بیار معرکه جریانات و گانگسترهای قومی و مسلح علیه طبقه کارگر و کمونیسم در روند سرنگونی جمهوری اسلامی می‌شود.

۴- و سرانجام، "چپ ملی" ما تجربه انقلاب ۵۷ ایران را بیخ گوش خودش دارد و انتظار می‌رفت از تکرار تجربه ملاحور شدن مبارزه "توده‌ها" پیشگیری کند و از مبارزه فکری و عملی کمونیست‌ها و مارکسیست‌ها با توهمات و خط‌مشی‌های پوپولیستی و عموم خلقی درس گرفته باشد. موضع راست این "چپ ملی" و آل احمدی را که بر چهره انقلاب آزادی‌خواهانه مردم در سال ۵۷ رنگ اسلامی پاشید اگر بار اول بشود ناشی از توهم و ابهامات‌اش نامید، تکرار آن را امروز دیگر با تبلیغات قومی و انتیکی، با توسل به نیروی مسلح جریانات فاشیست و ناسیونالیست علیه انقلاب آتی ایران، به هیچ عنوان نمی‌شود توجیه کرد.

بعنوان کمونیست و مارکسیست ما موظفیم حقایق سیاسی جامعه را برای طبقه کارگر روشن کنیم. از جمله اینکه وقتی جنبش توده‌ای برای سرنگونی اوج می‌گیرد این "چپ ملی"، و شاخه‌های متعدد آن، تحت نام جمهوری‌خواه یا سوسیال دمکرات، در مقابل سوسیالیسم و طبقه کارگر قرار می‌گیرند. هرچه انقلاب همگانی‌تر و اهداف آن غیر سوسیالیستی‌تر باشد، خطر کشیده شدن طبقه کارگر پشت سر احزاب ناسیونالیست و جریانات قوم پرست و سناریو سیاهی که خود را با جنبش همگانی تداعی می‌کنند بیشتر است و وظیفه افشاگرانه کمونیست‌ها برای جدا کردن صف طبقه کارگر از این مرتجعین صدچندان می‌شود. امروز خوشبختانه، افق و استراتژی احزاب ناسیونالیست و قومپرست و به تبع آن "چپ ملی" با به میدان آمدن جنبش رادیکال زنان و مطالبات جهانشمول آن و همچنین با حضور مداوم طبقه کارگر و سوسیالیست‌های این طبقه در جدال علیه سرمایه و برای رفاه و برابری، کور و حاشیه‌ای شده است. این جنبش هویت خود را فارس، کرد، ترک و آذری، عرب و بلوچ، مسلمان، مسیحی، بهائی و یهودی اعلام نکرده است؛ این جنبش اعلام کرده است که ما انسانیم و باید آزاد باشیم و در برخورداری از نعمات زندگی حق برابر داشته باشیم. ماهیت این جنبش با شعار "مرگ بر جمهوری اسلامی" و "زنده باد آزادی و برابری" قابل تعریف است. طاعون ناسیونالیسم، قومپرستی و فدرالیسم جایی برای سرمایه‌گذاری بر نفرت و جدایی قومی و مذهبی در این جنبش نداشته است.

باید کاری کرد که این جنبش نه فقط کار جمهوری اسلامی را بسازد، بلکه به محمل عروج انقلاب سوسیالیستی تبدیل شود. تضمین این امر مهم به عهده کمونیست‌ها و حزب کمونیستی طبقه کارگر است که بیشترین همبستگی سراسری را با شعار "نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی" بر پرچم سرنگونی جمهوری اسلامی حک می‌کنند. حزبی که با بیان صریح منافع طبقاتی و تداعی شدن با نقد اجتماعی طبقه کارگر در راس جنبش توده‌ای برای سرنگونی جمهوری اسلامی قرار می‌گیرد. شهاب برهان و طیف "چپ ملی" در مقابل انتقاد مارکسیستی و افق مستقل طبقه کارگر رو به عروج در ایران، شمشیر از رو بسته‌اند و توده مردم و بویژه طبقه کارگر را به خوش‌باوری به مواعید احزاب ناسیونالیست و قومی فرامی‌خوانند. این‌ها مدافعین هژمونی نیروها و افق ملی و قومی بر انقلاب آتی در ایرانند و در کج کردن مسیر همبستگی و خودآگاهی انترناسیونالیستی کارگران هیچ آبائی ندارند. پیام "همدردی" این طیف "ملی" به هر تحرک قومی و مذهبی در ایران و منطقه، با شریک شدن در ذوق زدگی این تحرکات

در آستانه‌ی قطبی شدن تاریخی جهان

آسوتقوخی

ما در آستانه‌ی یک تغییر کیفی در وضعیت جهانی ایستاده‌ایم. دیگر آن جهانی نیست که پیش‌تر می‌شناختیم. از آمریکای ترامپی تا چین در حال صعود، از اعتصابات میلیونی در ایرلند شمالی و کره جنوبی تا جنگ نیابتی در اوکراین، تا توحش و نسل کشی در غزه، ما شاهد دگرگونی‌ای هستیم که نظام سرمایه‌داری دیگر نمی‌تواند آن را مهار کند. این دوران قطبی شدن است، نه فقط در ساختار سیاسی، بلکه در بطن تضاد طبقاتی‌ای که نظام جهانی را در می‌نوردد. نظم سرمایه‌داری جهانی دیگر نه توان مدیریت بحران را دارد، نه مشروعیت سیاسی را، و نه امید اجتماعی را. از دل این بحران، دو نیروی متضاد تاریخی در حال عروج‌اند: راست افراطی، با چهره‌هایی همچون ترامپ، ملونی، اوربان و نتانیاهو، و در طرف مقابل، نیروی نوپای سوسیالیستی که هنوز در تلاش برای سازمان‌یابی طبقاتی و بین‌المللی خود است. این قطب‌بندی نه یک احتمال، بلکه یک روند تاریخی در جریان است. یا جامعه‌ی بشری خود را از زنجیرهای سرمایه‌داری رها می‌کند، یا در باتلاق بربریت نوین غرق خواهد شد.

تهاجم راست افراطی

از یک‌سو، راست افراطی در حال سازمان‌یابی و تهاجم است: ترامپ به‌مثابه ناسیونالیسم آمریکایی به خشن‌ترین شکل آن، دولت را همچون شرکت انحصاری سرمایه‌داری اداره می‌کند. اردوگاه سرمایه‌داری جهانی، با ترس و تردید، اما در نهایت با تبعیت دنباله‌رو او گام برمی‌دارد. دست بالا پیدا کردن نیروهای راست از جنس ترامپ نه به‌خاطر محبوبیتشان، بلکه به‌دلیل شکست دموکراسی غربی و نبود بدیل سیاسی واقعی است. او با فرمان‌های اجرایی پی‌درپی، پروژه‌ی بازسازی ارتجاعی آمریکا را آغاز کرده؛ بازسازی آمریکا با اتکا به اولا جنگی تجاری با جهان و دوما با جنگی علیه حقوق شهروندی و آزادی‌های سیاسی و اجتماعی در آمریکا. سیاست‌های تعرفه‌ای و میلیتاریستی‌اش تهدیدی علیه صلح جهانی و اقتصاد جهانی‌اند. او رؤیای تبدیل آمریکا به یک شرکت انحصاری جهانی را دارد و حتی از پیشنهاد اخراج فلسطینیان و تبدیل غزه به "ریورای خاورمیانه" سخن می‌گوید، طرحی که بی‌پرده ماهیت امپریالیسم سرمایه‌داری را افشا می‌کند که در افسارگسیختگی و تعرض و تهاجم به دستاوردهای تآکنونی بشریت محدود به آمریکا نیست. راست جهانی، بر متن عدم مشروعیت دموکراسی غربی و پارلمانی، با وقاحت در حال گسترش مرزهای خود است. نه فقط با زرادخانه‌های تسلیحاتی و تعرفه‌های اقتصادی، بلکه با پاکسازی قومی، نقض حقوق دموکراتیک، و حمله مستقیم به طبقه کارگر. در اروپا، احزاب راست‌پوپولیست در فرانسه، آلمان، بریتانیا، هلند و ایتالیا در حال صعود‌اند. در اسرائیل، دولت نتانیاهو به پاکسازی قومی روی آورده است. در آرژانتین، میلی راست افراطی جنگی تمام‌عیار علیه طبقه‌ی کارگر به راه انداخته است. سرمایه‌داری جهانی، برای بقا، به "فاشیسم نرم" پناه برده است. جهان درگیر بحران‌های به‌هم پیوسته است: بحران اقتصادی ساختاری با بدهی‌هایی که سه‌ونیم برابر تولید ناخالص جهانی‌اند؛ بحران سیاسی با بی‌ثباتی دولت‌ها و اوج‌گیری نیروهای استبدادی؛ بحران زیست‌محیطی، و از همه مهم‌تر، بحران مشروعیت حاکمیت سرمایه.

چپ در حال بازسازی: از صندوق‌های رأی تا خیابان‌ها و عرصه واقعی

در مقابل این روند، ما شاهد موجی جهانی از اعتصابات، جنبش‌های

توده‌ای و اعتراضات گسترده و حضور میلیونی مردم معترض به وضعیت موجود هستیم. در ۲۰۲۳ و ۲۰۲۴، در ایرلند شمالی، کره جنوبی، آرژانتین، ترکیه، آلمان، بریتانیا، فرانسه، اسپانیا، ایتالیا، صربستان و آمریکا، میلیون‌ها کارگر و دانشجو به خیابان آمدند. در بسیاری از موارد، این جنبش‌ها توانستند عقب‌نشینی دولت‌ها را رقم بزنند، اما به دلیل ضعف رهبری و نداشتن افق انقلابی، به پیروزی نهایی نرسیدند.

جناح چپ، گرچه پراکنده و تحت فشار رهبری ناتوان و به راست چرخیده احزاب سنتی و چپ پارلمانی قرار دارد اما، در دل مبارزات توده‌ای و اعتصابات جهانی در حال زایش دوباره است. در سطح انتخاباتی، چپ، با تمام عمومیت و کمبودهای آن، در برخی نقاط موفقیت‌هایی کسب کرده است: در مکزیک، کلودیا شاین‌بام پیروز شد؛ در سری‌لانکا، نیروی مردمی ملی کرسی‌های پارلمان را در هم کوبید؛ در اسکاتلند و یونان، جناح چپ در حال بازگشت است. با این حال، این پیروزی‌ها شکننده‌اند و تنها در صورتی معنا می‌یابند که به‌مثابه گامی به‌سوی ایجاد یک حزب کارگری انقلابی قابل دسترس شوند، حزبی که نه به ترمیم سیستم گنبدیده کاپیتالیستی از طریق پارلمان و، بلکه به سرنگونی نظم سرمایه‌داری متعهد باشد.

در دل این بحران‌ها دو نیروی جدی در حال صف آرایی با جواب‌هایی به شدت متناقض و منافع متفاوت جلوی صحنه سیاسی و اقتصادی جوامع می‌ایند. اگرچه باید به این نکته توجه کنیم که در تبلیغات رسانه‌های مین استریم (رسمی) نمایشی از عروج جناح‌های راست در دنیا را به بوق و کرنا کرده‌اند و از سوی دیگر تقابل گریز ناپذیر دو قطب بندی جهانی را زیر فرش می‌کنند و نقش میلیونی مردم معترض و نیروی پایین جامعه را حذف به قرینه لفظی می‌کنند، اما در دنیای واقعی این بحران‌ها فقط نشانه زوال نیستند بلکه نشانه یک امکان تاریخی‌اند: امکان تغییر ریشه‌ای، امکان سازمان‌دهی یک نظم نوین بر پایه مالکیت اجتماعی و سوسیالیستی، برخلاف تصویر سازی این میدیا، کمونیزم و سوسیالیزم به عنوان یک بدیل در حال عقب‌نشینی نیست بلکه در حال آموختن، در حال ساختن، و در حال تجهیز است، نه فقط با اتکا به تئوری مارکسیستی، بلکه با اتکا به تجربه زنده میلیون‌ها زن و مرد کارگر در خیابان‌ها، کارخانه‌ها و دانشگاه‌ها و خیل صدها هزار نفری مردم معترض به وضعیت موجود که امروزه در سراسر دنیا شاهد آن هستیم.

انتخابات در عصر قطبی‌شدن: بازتاب بحران و امکان تحول

انتخابات‌های اخیر در سراسر جهان، تصویر روشنی از این قطب‌بندی تاریخی به‌دست می‌دهند. در شرایطی که جهان به‌سوی قطبی‌شدن هرچه عمیق‌تر حرکت می‌کند، انتخابات‌ها دیگر صرفاً عرصه‌هایی برای جابه‌جایی چهره‌های سنتی یا متعلق به سنت‌های رایج نیستند، بلکه بازتابی از کشمکش‌های عمیق طبقاتی و توازن ناپایدار نیروها در دل نظام جهانی سرمایه‌داری‌اند. پیروزی ترامپ در ایالات متحده نه از روی قدرت وی، بلکه محصول شکست و بی‌اعتباری کامل حزب دموکرات بود. ۷۲ درصد مردم یا رأی ندادند یا به او رأی ندادند، اما او به‌دلیل خلأ بدیل سیاسی واقعی، به قدرت رسید. این روند در اروپا نیز خود را به‌گونه‌ای دیگر نشان داد، در اروپا، قاعده چنین شد که "هر که حاکم بود، برافتاد": در فرانسه، هلند و آلمان، احزاب راست افراطی تقویت شدند، اما نه به‌دلیل محبوبیت بلکه به‌خاطر انزجار عمومی از نظم موجود. در مقابل، در اسکاتلند و یونان، بلژیک و یونان، جناح چپ توانست با اتکا به جنبش‌های توده‌ای، بخش‌هایی از قدرت را بازپس گیرد. در کانادا، دولت لیبرال با شعارهای عدالت اجتماعی به قدرت رسید، اما عقب‌نشینی‌اش در برابر منافع نفتی و سرکوب اعتصابات، نشان داد که بدون گسست از سرمایه‌داری، هر وعده‌ای توخالی خواهد بود. در استرالیا، حزب چپ‌میان‌ه پیروز شد، اما در مواجهه با بحران‌های مسکن و محیط‌زیست، به‌سرعت به ابزار سرکوب و ریاضت اقتصادی پناه برد. در مکزیک، شاین‌بام با شعارهای

نه قومی نه مذهبی زنده باد هویت انسانی

انتخابات محلی در بریتانیا

امان کفا

دوش مردم، افزایش هزینه های زندگی و عدم اطمینان و امنیت عمومی که مردم هر روزه با آن دست و پنجه نرم می کنند، دلیل اصلی شکست های پی در پی تمامی این حکومت ها، در غرب است. تعویض دولت ها و چرخش ها از یک حزب به دیگری، چه کارگر و چه محافظه کار و چه راست افراطی و غیره، در سراسر اروپا جواب این بحران مزمن را نمیدهد. بر خلاف ادعای این احزاب و میدیا رسمی حول محوری نشان دادن "مسئله مهاجرین" و یا افزایش میلیتاریسم به بهانه "نیاز" به افزایش هزینه های دفاعی، یکی از آخرین نظر سنجی های رسمی اخیر در بریتانیا، حاکی از این است که اکثریت قابل ملاحظه ای از مردم، خصوصی سازی نهادها و شرکت های اصلی از ترانسپورت، تلفن، تا صنایع دیگر در طی سه دهه اخیر را، معضل اصلی و خواهان باز پس گرفتن مراکز تامین نیازهای اصلی خود از دست بازار و سرمایه های خصوصی اند.

از منظر این مردم، دولت کارگر فعلی تنها ادامه دهنده سیاست های دولت محافظه کار قبلی است و "حزب رفرم" نیز، هیچ سیاست متفاوتی را ارائه نداده است. انتخابات محلی نیز، همچون گذشته تنها دست به دست شدن کرسی ها بین این احزاب را نشان می دهد و بی جهت نیست که همه سیاستمداران از تمام این احزاب همگی به این اذعان دارند که عموم مردم فاصله عمیقی بین خود و خواسته هایشان با صاحبان کرسی های پارلمانی و شهرداری ها، از همه احزاب، می بینند. آنچه در این میان تعیین کننده است این است که در غیاب یک صف مستحکم و قطب قابل اتکا کمونیستی، این پروسه همچنان و مکرر ادامه داشته و خواهد داشت.

۸ مه ۲۰۲۵

تغییر آدرس فیسبوک حزب

به اطلاع آزادیخواهان و دوستداران حزب حکمتیست (خط رسمی) می‌رسانیم که آدرس صفحه فیسبوک ما تغییر کرده است. برای دریافت نظرات حزب، آدرس صفحه جدید آن را دنبال کنید:

آدرس فیسبوکی جدید:

facebook.com/hekmatist.ol

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)
Worker communist Party - Hekmatist
(Official Line)

hekmatistx hekmatistx hekmatistx hekmatist.com

چپ به ریاست‌جمهوری رسید، اما تا زمانی که قدرت اقتصادی در دست الیگارشی باقی بماند، حتی صادق‌ترین نیت‌ها نیز به‌دام بورژوازی خواهد افتاد.

تناقضات درونی دولت های بورژوازی باعث ریزش آوار بی جوابی این سیستم به تضمین ادامه بقا بشریت شده، اما برخلاف تبلیغات دروغین آنها این شکست‌ها تنها به نفع راست تمام نشدند. در بسیاری از موارد، چپ نیز هر چند ضعیف در حال پیشروی است. رأی مثبت مردم آمریکا در فرمانده‌های ایالتی به حقوق کارگران، اعتصابات هماهنگ‌شده در آستانه‌ی انتخابات، دفاع از مردم فلسطین علیرغم جنای کردن آن توسط دول بورژوازی، همه نشان از آن دارند که جامعه به‌سمت چپ نیز گرایش دارد اگر سوسیالیستها بتوانند این گرایش را سازمان‌دهی کنند.

این انتخابات‌ها گواهی‌اند بر شرایط دوگانه‌ی دوران ما: از یکسو خشم و طغیان توده‌ها، و از سوی دیگر نبود افق روشن و رادیکال سوسیالیستی و رهبری انقلابی و حزب مستقل طبقه‌ی کارگر است. آنچه در سرتاسر جهان نیاز فوری ماست، نه رأی‌دادن یا پیروزشدن چپ موجود در انتخابات و بردن صندوق‌هایی است که تاریخی و وزنی اش را برای تغییر ثابت کرده، بلکه ساختن بدیلی سوسیالیستی است که بتواند از دل هر مبارزه، هر رأی، و هر خیابان، و هر امکان دیگری، قدرت را به دستان کارگران بازگرداند.

یک راه بیشتر نیست "سازمان‌یابی سوسیالیستی"

جهان به نقطه‌ی جوش رسیده است. سرمایه‌داری در بن بست مطلق سیاسی، اجتماعی و اقتصادی است و با بحران مشروعیت روبرو است، اما به‌سادگی کنار نخواهد رفت. راست در حال تهاجم است، اما توده‌ها نیز بیدار شده‌اند. ما در یک جنگ طبقاتی تمام‌عیار هستیم، جنگی نه مجازی، نه انتخاباتی، بلکه واقعی. انتخاب پیش‌روی ما روشن است: یا به نیروی آگاه، انترناسیونالیست، سوسیالیست و انقلابی بدل می‌شویم، یا قربانی بربریت راست افراطی و بحران‌های زنجیره‌ای نظام سرمایه‌داری خواهیم شد.

دوگانه سوسیالیسم یا سرمایه‌داری دیگر انتخابی اخلاقی یا نظری نیست. این دو قطب، نمایندگان آینده‌ای هستند که دیگر امکان مصالحه با یکدیگر را ندارند. یا سوسیالیسم، یا کاپیتالیسم و بربریت نوین. این انتخابی مادی، تاریخی و اضطراری است.

آن چه در پیش است، نه صرفاً مجموعه‌ای از رویدادها، بلکه روندی جهانی برای بازسازی جنبش کارگری و تولد دوباره انترناسیونالیسم سوسیالیستی است. ما باید با جسارت، صراحت و انضباط انقلابی، آلترناتیو خود را بسازیم: حزب کارگری انقلابی جهانی، دموکراسی سوسیالیستی و سرنگونی نظم پوسیده سرمایه، پس گریزی نداریم جز اینکه:

باید حزب انقلابی را بسازیم. باید توده‌ها را سازمان دهیم. باید سوسیالیسم را از شعار به ابزار رهایی بدل کنیم.

آینده از آن کسانی است که مبارزه می‌کنند.

۷ مه ۲۰۲۵

قدرت طبقه کارگر در شکل و تحزب اوست!



سایت رادیو: radioneena.com

کانال یوتیوب: youtube.com/@radioneena60

تلگرام: t.me/RadioNeenna

اینستاگرام: instagram.com/radioneena

فیسبوک: facebook.com/radioneena

تماس با حزب

دبیرخانه حزب

dabirxane@hekmatist.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته رهبری: خالد حاج محمدی

khaled.hajmohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور حزب: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد راستی

mohammed.raasti1954@gmail.com

سردبیر کمونیست: احمد مطلق

amotlagh28@gmail.com

حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

صفحات حزب در میدیای اجتماعی

تلگرام: Hekmatistx@

اینستاگرام: instagram.com/hekmatist_official_line

فیسبوک: facebook.com/Hekmatist

سردبیر حکمتیست هفتگی آذر مدرسی

دوران معاصر بیش از هر زمان بی حقوقی واقعی مردم و ظاهری بودن دخالت آنها در امر حکومت در دموکراسی های لیبرالی و پارلمانی را به نمایش گذاشته است. جامعه ای که بخواهد دخالت توده وسیع مردم را در دولت و در تصویب و اجرای قوانین و سیاستها تضمین کند، نمیتواند بر پارلمان و سیستم دموکراسی نیابتی استوار باشد. اعمال حاکمیت در سطوح مختلف، از سطح محلی تا سراسری باید توسط شوراهای خود مردم انجام شود که همه هم به مثابه قانونگذار و هم مجری قانون عمل میکنند. عالیتترین ارگان حکومتی کشور کنگره سراسری نمایندگان شوراهای مردم خواهد بود. هر فرد بالای ۱۶ سال عضو صاحب رای شورای محلی خود محسوب میشود و حق دارد خود را برای کلیه مقامات و پست های شورای محلی و یا نمایندگی در شوراهای بالاتر کاندید نماید.

برنامه یک دنیای بهتر